



McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D



annotated

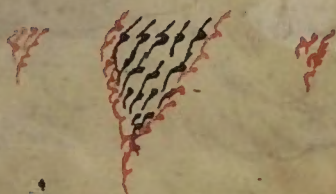
ز نام نوشت چون مدد خدایا
حاصلت کتب که این نامه را
الهی که نامت جوهر زمان
بعد در جهان زین و سب و عنان
عنان سعادت بدست تو یار
برین جلالت نشست تو یار
حدیث من درو مند حیرن
بطبع تو مقبول بار آیتن

تمام شد کتاب فرس نامه بت ریخ سنه هزار و

حالت و چهار و پنجاه و دوم حیدر شنبه

فی شهر ربیع الاولی اتمام پذیرفت

سنه ۱۲۴۵



این کتاب از ملک منش محمد پیر و الداد محمد بن عبد الغنی الشیمی است اگر کسی دعوا کند باطل

شاه نام در مظهر این حسام
شاه کاخ جبرین را سر نام اوست
اسیر زین کلکون آن سرفراز
شهر را که سوار تو زینت ز کنی
مرا نیز باشد منتظر آن
ولی چون صبا بکشد آرام بخت
کرم لطف فرماید استر مبار
تو آنم که بخت از این پس شست
چه درگاه بوقت به حالت
در دآر این خاک ره را چنان
نه چون مرکب حضرت کاظم
چو این نامه من باقی نام تو
چه تاریخ نامه بگویم بر آت
بیدان معنی لطیف و خوشی
ولیکن از این روشن تن خود

32
اسلام دانه ز منش نظام
حجم وقت سیر آب از جام اوست
رخور شد آه ملک طبر باز
ملک را تنها بود دوستی
باشم ملازم تو را در عنان
دارم ز بی مرکب غزل رنگ
سمند سبک خیز صحر بیار
سوی مقصد خویش هم راه نیست
از این حجت امتداد بهجت
در مرکب نند از غیب پاک
که باید بر او وصف او کاتبی
تا غریب نرفت بر نام تو
بزم است در عرصه کائنات
کنم باز بند و سخن سیر کشی
ز بهر دعا تو آیم فسر و

بر بریان ستان روغن اسرار
بدان روغن آن حاکم برش کند
چو مرهم بنه بر فراز بکند
در نه بکند را از آن عضو کج

باب پنجم در علاج شقاق آب

چه خواهر شقاق فرس را حوا
بر آن کس روان اهنک بکند
در ماقور زرناندش در زمان
برون آرد هم کز آب آن
شقاو دکنک را پس آنکه کوب
بسر که بد آن عضو مای خوب
بشوز آب سردش پس از شقاق
بکن اگر چه چرب تا قاتی
در روغن کند راه در مغز او
همین است پس داد و نداد
علاج در مضره اسبان نام
میلن بدو کفتم همین دال نام

باب پنجم در مروج ختم کتب کوب

کجاسته اسرار اب مراد
عنان معالت بست نود آه
نود یک هر این را بن کبک
باب هتر که این عصر
ولیکن بود فرض برداشت
این جایک هست بروشت
بود بکنند اقبال شاه جهان
کران گشت این خطه کارم
چو آن کج شاه سکندر کوه
مهرش سوزم است و لطفش عکوه

دیگر است بر کجی نظور جذام
و لیکن زان فرق این را از
زهر علاج و برای کام جو
اگر با جوش حلیه نر کنی

خوانند محمد سلاقتش بنام
زهر و آتس کام و زبان
مکن چذ بیضه کله دم او
مندان و زن رو بسور مری

باب پنجاه و دوم در علاج سرسام آب

حوسر سام بپا کند بوشت
ز خشک بود کوشش افراشته
بود جفت بر روزه او گشته بوست
و بگذارش پاک از دلفروز
بروغن کن چرب و آیم سرش

بگویم علامات آن روشت
و چشمش دیگرگون و بکاشته
مداو آتش را نازه روغن نکوت
حلایه و زن را بکوشش سر روز
و به کوه است از آن پرورش

باب پنجاه و سوم در علاج کک آب

کک چون بود پاشد بر سوز
ز زهر مداو آتش غوی بکهر
دم کوزه ز آتش پس به بندر کهر
و تا توف آتش غوی کوه و چو کهر

و باشد محمد از کس با بقور
در افکن بیک کوزه از نظر
بر افروز آتش بر آن متصل
پس آن خاک او را بر من آری

که تا زخمها رسم آن ستور
پس از خطه قطران بیاید ستاند
لبه روز بیاید سه بار چپین
ولیکن مکن کرش از حد
و کره باشد رسم او چنان
در آتش مکن کفیه آهنین
بر آن کن برور رسم او سکر
دیگر روغن باچه بالآ آ

کشته شوق یک یک بقدر
در اکرام کهن بیاید چکاند
و را کرد رسم تاب امر نازنین
هر بغیر پایش رساند ضرر
در آبی نم آرد تاب آن
مکن پس رسم آب را غنن
پس آن کفیه بر نه برور شکر
ضرور پیر تان شود در زمان

باب پنجاه یکم در علاج جذام

جذام مرض را تو زان دان
مرو زخمه باشد کج چشم او
چه خواهر مداد آتش که در تخت
کف بر رسم پاک کن ابر
که دراز او مرتفع طعم بر
مرو کن به بیست او چند روز

و او را سینه کشته باشد زبان
رو آتش از دیده مانده جو
ستان روغن کاو یکم در دست
پس آنکه بروغن کوبش افتد
پس آن روغنش را کنه به میر
مکن لیک بر آتش او در روز

پس آنکه ستم نقره در ورید بند
حسب این مرض را بپوشند

باب چهارم در علاج چنبد آب

چون شد تشنگی ستم آب سیر تا کو	در آن ناله خوانند از ناخو
ز بهر مداد آتش ارکا مرگش	بکن دهنه را داغ در ورید حاکم
دیگر ز زده بیضه است و بند	قطران و ریزه بود در میرند
ز هر قدر جز در صدر ضرر	کوبش از دهنه بستم سوز
و اگر کوه آتش ز نهان عیان	بیاید در اغل بطن ز آن
پس ای کاه در عین غل از هنر	حکمان پیوه قطران در آن السهر
فروکش ستم سیم سوز آج	حکمان را کنگه است این مرض اعلاج

باب پنجم در علاج چنبد ستم

سجده نعل از ستم ستم	علاجش بود روغن کوسه
از نقطه اسفند و قطران شام	کنه کرم و پس در سه روز تمام
بر برز ستمش بدست شفا	که در ستم او فوس رنن حوا
و اگر خود ستم تاب ساز آت	بیاید ستمش با کنگه تخت
بفرود پس دهنه بر چوب بید	حکمان قطره قطره بر آن آفرند

بردت و پارسند از شتاب	کرها نه سخت با چرت و آب
بهرات چون بیضه کامی یکی	چه سجد کهنی و شش بیشکی
به پنج نرگس مداوای آن	و کوبه و بند بر آن بار کون
ارین به بکند و بیاد شفت	و را داغ کون و گز نه شکافت
برون کوشن انکه ازاو کره	و گز نه کو آید شد آن و ده به
ولی تا مداوای آن ساختن	نشد به آن آب را تا ختن

نایچله و ششم در علاج شیرینه آب

شیرینه چون آب باشد بهیم	سنان حطر و عند زوت ار حکیم
یک جزو و یکس زعفران سنگ	یکوب و پروغن کلن بی درنگ
بهم لبش انکه است نکته و آن	کجائی شیرینه باشد همان
و ما بهر آن مرحم از دین پیرت	اگر روغن کل و به بهتر است
علاج دیگر است با مران	نزد رنج و چون پیر سناوشان
و کر زرد چوبه است و مردارنگ	ز کو کرد و خمر به هم آور یکنگ
ز بهر یک پس انکه جزو یکوب	یا مینار و روغن تازه خوب
رضایون بشو حابر شیرینه را	برون کن از گز نه حرکت و بر شیر را

باب چهارم و نهم در علاج اماس در دست پارس

چهار اماس در دست و پارس و مرس	پدید آید از خوردن بشوئین
ستون اسبوس و پس در آتش آب کن	مان جابر اماس که تهاب کن
رکشتمه و خاکستردنی دیگر	زهر یک سه درهم ستان ابر
پس آن هر سه با سرکه معجون ساز	اماس در بند اسه فرار
دیگر به بهار اماس او	ندلبته باید که کوه سنیکو

باب چهارم و نهم در علاج سرطان

سوزن سرطان شد اورا بید	بگویم علامات او ارسید
شعله پشت سیم سوه اریک طرف	ملکند رسوز دکر ارس خلف
مداوایش مغر سر کو سفند	دیگر روغن تازه ارسوشند
دیگر باید ارناد مغر و سیم	مرفوح که آنه اورا بهیم
بر آن سیم که کنش شعله افکار	به بدر سیک هفته لیل و نهار
و گریه بکنند از این درد در	بکن دافع کاخر مداوات وی

باب چهارم و نهم در علاج کف پارس

چنین کف آن گفته آن حلا	ربد در طریق هنر خوشحاف
------------------------	------------------------

باب چهارم در معالجه آب چشم

در آن از هنر منزه بخت	از دسم آب است از چهره
بک از ناپاکه بید و دگر	ز زجر باورسد و در سفر
علامت بجا نماند از درد این	نماند سم و ناورد بر زمین
چه خواهد شد او را کون نخت	بکن نعل و سبک سمش را درخت
بر آنجا باشد سمش نرم تر	لکا و سیف را بر سر هنر
چه آید برون آب از این عمل	نبه پس براد آب چشم و غسل
برون آران چشم روز دگر	تا ابد آن آب باقی و دگر
نبه چشم تو باز با اکتب این	تا ابد شفا و زنده روز این چنین

باب چهارم در معالجه آب پیریدان

چه بر آب پید شود اسپرند	بگویم علامتش از تنوشمند
ز زجر و نوحه در و او شفا	مکن نیز جزور از اینها شمار
در دسم زهر جزور ای کامیاب	بگویم پس آن لحظه نشتر تاب
پس انگاه بر موضع اسپرند	فرو کن بیک لته محکم به بند
بسر که هم صبح و شامش بشو	کزین میشو علت او نکو

از آن روغنش نیز مرکب طلا
در اسوز کاندزین و زعفران
اگر ماله حزن است بایست شست
بخور حرن پیش کفتم تورا
دیگر آنکه در بنده بود بر سوز
در سوز زخم دیگر بعد از آن

باب چهارم در علاج زخم آب

از آن روغن خرباز نذآه دوا
بر بر ماله ماله بر بر ماله
سر دها بر او با ماله شفاف
از آن مرهم در روغنش کن هوا
هم باید الکافون بی نفور
بعد نیز ماله آن بی کان

مرس را برین جراحت رسد
در اول همه زخم او را بر نور
پس الکاه با ناز و روغن ماله
بی حنک و اردش است با وفا
نیم وزن آن نریز و نه کم
و اگر آنکه بپایان یا استخوان
کف کانت یا آب ماله شور
بنه چند بار بش با لبر زخم

بگویم با و از خیه راحت رسد
بشوینک یا آب ماله شور
بر خمش از او موه کن مرهم
سنان صبر با عنذوت و یا
که آفتاب زخم آن را بهرم
نهفته بود در دل زخم آن
بکن مرهم از نهر زخم مسوز
دآه بدون خاز از ناپ زخم

کیش مهندس السوزان چو رود

بایمیزن آیت در حوضه او

وزان پس بکف پنج در ستم کم

چنین کرم کن گاد و کف برد

و گرانکه در دم به خار خار

در افکن آیت انزنان خاک او

و گرانکه برود دم از حد برون

ببالر خشم انزنان و انغ کف

بکوب و بریز و پس آن لحظه رود

به چند نیت تو اس کام جو

ز کور و ستم کن بر آن بکدرم

ببرش اذ که گود و سبکو

سوزان بس چوب کفچه چو خار

پس آنکه دم آب با او بشو

باید کنی از دمش جوهر خون

و آید برون مردهش طایر و حور

بایچید و بکم در علامات چون و دندان

حرکت فرس را و نیت شمار

علامت بگویم ز رقص نقین

زبانچه چه شد ماله دان به شک

کیش را سوئی را و با خون و مو

حد اکس پس آن روغن انجیر کیش

به بند بر ماله خوشش هم

چنین گفت آن آتش با و تار

نرو ماله و هر یک را از این

مدان منفذ حرکت نر جز یکی

چو خواهر سدرین مدا و آبی او

بریز بکف آیت و با شیر کیش

انزان لحم ز بندش بکن محرر

از لنگ

که تا بر تن خنک که دعوی

اگر است او به زان پیش ریش

سپان برک پخت با گاه حوض

فردکن پس نکته فرس را بریش

و گر باره سر کن خنک فرس

سپندار بریش اسب ازین

و گر کرم افتد باشد بریش

بگوید و فردکن در اجن حخت

و گر لوت کوشت افزون خد

و گر ریزه و زاج را با عدس

بباید که او این مدا و آئمر

بخشم فرس مال زان پس ملائم

باب چهل و نهم در علاج کردن خارش آب

سوزن را که بود در دهن

بمان جان بهر مدا و آران

بالش پس اگاه چون ماستی

بگویم مدا و آران است به پیش

لب و بیامیز با برک مرد

و محرم سپندار از ریش حلیش

بیامیز با روغن گاو و لب

و به ساف او ریش را در زمان

یکش برک تقالو و صبریش

کند کرم و ساف جز آحت در

به بالان آن مانده باید نمد

بپختن با بالار ریش و فرس

رفوم عکک سا ختن مرهم

و به مکن ریش را و آلام

برو نیز بکشته شد خال چند

به خلق عاجز تر نیز و جوان

به سبب نوبت موضع دافع دود
کزان به نفع است اسکن

باب دهم در علاج دمنه آب

چو دمنه نفع بر ستور کسی	بناوردانده باشد بسی
ولیکن بر آن دهان ففتون	علامات آنست چنانچه فرون
یک آنکه امه گردد برش	و هم آنکه باز آید از جوشش
و دیگر این مرض است بر مالان	چو جوشش نفع نبرد و دم دمان
علاجش با دیر کینه میبند	در خوزه پوست و دیر ای میزند
در اینجا چه باشد ورم بیشتر	سوز چار جاکه بزنی بیشتر
بس آنکه مکنه یکم سنان	و دیگر روغن کافوریک بضع آن
و در بر بس آن چکاندوس	و گیرند عبرت ز کار تو کس

باب دهم در علاج امه و در پیش کینه

هر آن اب را که سوار شود	بجایست و آیم با ماه و ده
علاج آنکه در هر فرسکت راه	بمگر که باید به پیشش نگاه
بکف باید پیش که پیش درشت	که امه دیگر نه بپند درشت
و اگر آنکه باشد به کف هم دی	در امکان جلد و زین عجبمان نی

بغزو جو کشت حرکن مهر
کرنن رودش بر شوق التور

مکن بیداران دم به بستی دی
بهر چه از ده او ناچسور

باب سیزدهم در علاج ده خام

سوز را بپا کند ده خام
شوق چشم خندیش از ک بدید
اگر روز بپندنتش ناگهان
این ده بپا کند هم کمر
علاج آنکه هر چشمه عقد خام
سپند حاک گفته بجینه
زهر یک و در سم بده با پس
دوار دیگر است اسکنبم
و اگر که هر چشمه داغ کشی
لبسوز را از داغ رکهار خام
اگر بکند بیدارین سرخا
سمان سرکه و سیر و روغن کر

علامت کس که طهرت از خام
خزانه میرده آب رز و ولید
ز هر چشمه در دم شوق خون روان
فرض بر سر ماه دیگر هر
بزرنج آنکه سارن نام
جوان صبر و زنج ایمنه
و که دستورت چشم خردن
و کشت آن را در بر دست ختم
کران رویند آب تو بر خوشی
بای ملک پس بولش نام
بگویم این را چه ساز و جا
بیا میر با هم چو شیر و شکر

طلاس از آنز سر تا بیا
در است از آن ده باید هوا
لبس که نکند پس بسویش دگر
هر جای این آرام گیرد و دیگر

باب سیم در علاج ماسور است

چرا نور پیدا شود بر مرض
نشان صغف به پیش دال پس
علاجش بود که ده تار مو
زوشش به بندر نابور اوی
از آن پس دگر روغن زیت کل
کلبش به بریزد سوز پل
اگر ماه این را بعد این مرض
بگویم نشانش بود بیغرض
برون آیدش فرج چند جا
لبس که نشویند این شد دوا
دگر روغن گاو در و بر بند
درست این مرض را لبه مهند

باب چهارم در علاج مرقه است

علامت مرقه توان دلش بهوش
خون که باشد مرض را و کوش
بود و بده هم تیره افکنده سر
کجا بد بخت ز غفای حیر
بکشد که کرگشتن خرمای کوش
در اندازیش زو نباید بهوش
رنگ علاج از نیا کوش او
حواکشت سوز زخم نه فرو
از آن عضو کشت رقصش روان
نکند پس به نواز بر خشم آن

بعد روغن مرغ و زنبور و
 اگر آب زرد آیدش ناگهان
 بگوید که من زن آتش گفتم
 پس آگاه باروغن شیر گشت
 و سر ز قصبه و سر را حلا
 بگوید چون کن مداو آت
 بنه زیندیش هر که در دست
 طلا کن حبه که در است گشت

بگوید و حایم در علاج آت
 بگوید که من زن آتش گفتم

سوز را از یال باشد برنج
 کندش حشم از ده پنجم کلان
 شعله جلد او خشک برش چو نوز
 ز صفت نفس برکش بدشام
 چه خواهی مداو آت این که در ده
 بریز زبانی پنج و دندان و کر
 باید گرفت آب از یال یان
 فرو که آنکه بکام و سرس
 بناید علیقتش یک روز و ده
 دو آت و کر است لفظ و لکت
 بگوید علما آتش است که بسخ
 چو نوز او بند بر زبانی هر زمان
 بود که گفتش رات ای دلفوز
 فروخته شد مقننش مداوم
 رن چار اندام باید گشته
 بناید مراد او را بنفشه
 بمقدار یک طری ای کا مران
 دیگر ماتحت چند آنکه کونند
 بر یال این چنین دارم از او شاد
 و هم بگوشت آت او را لکت

باب سیم در علاج درد شول

چنین گفت آن را تبض یا ملال
 و آنی بوش تبض اندک کرد
 بود اولین درد کرم شکم
 و زل زل پس علامات درد دیگر
 است بجهت که زحالی که
 بدان کان و زل زل بجهت که
 مداد آن کان زرد و کرم
 و زل زل پس علامات درد دیگر

باب چهارم در علاج کرم شکم

سوز کرم کرمش بود در شکم
 و زل زل پس علامات درد دیگر
 علف کم حوت نیز از ضعف تن
 بشویم فرنگه و در سه روز
 سندان و حله بد آن تمام
 کرم شکم کرمش بود در شکم
 و زل زل پس علامات درد دیگر
 کرم شکم کرمش بود در شکم
 و زل زل پس علامات درد دیگر

باب پنجم در علاج درد شول

چون شول بود یا شول بر سوز
 بود کرم اندام او کله سرد
 کرم شکم کرمش بود در شکم
 و زل زل پس علامات درد دیگر

هر برون روه بالاش از تن چودود	هر برون روه بالاش از تن چودود
کزان حفته کردوش اسب نرم	دگر حفته کن اسب راز آب کم
هر آب بونه کهد اسب سرفراز	پس انکه بر آن برینش و نیاز

بیت دهم در علاج دهن شکم

علامات آن کویت ابرو بند	چو در آب ده شکم شد بید
درم کهم باشد زبانش بکام	ریشی و چشم آب ریزد ملکم
زین نیش زهر زبانش سخت	زهر علاجهش بر آب درست
هر آب تو کهد از این دره به	کوزهش بکرم کف ریزه ده

بیت یازدهم در علامات قطع اسب

دروسته علامت هو بدو ده	بهر قطع بیدار شود
زانه کهد دوزش او	سمش بر پشه کرد اندام حوی
بود اوقت خیزش هر لحظه تر	لبخه فند بیکش با کمر
از آن رطل درین کثیر است	علاج آنکه است و آب چند
کجکت کویان از آن پس بهم	ستان دیگر از زبان بکدم
هری شبه آید رغبت برون	کوزه و زرش ده نوار دوقون

کبدش آن ده شرف چار رطل

چم در معذل حال شد فرزند

اگر آنکه کهد به بکام برود

لوزیان در او آغ زهر شکم

ده جو پس از او آغ تا پنج روز

بین کر نکهد مداوا روی

به بنیدش رکوت و پس

در آن روز از صبح تا یک شام

پس آنکه تو آن آب را صاف

پس آنکه فرو کن از آنجا بر چل

فرو کن کلفتش در بهشت معیند

فرس را بنی ظاهرا من کونه دهد

زهر سونبه کوشه نغرسیم

غلت زهر کتر ده اس و لفرور

بیت آرخاکتر از خوب نه

مکن در دل بخ رطل آب پس

فرس را به آب امیکش نام

بده تا فرس به شرف به خلاف

باب بیستم در علاج سرخ آب برای

سوز که کرد در اسرخی با

و کرافت و خیز و اسرخی با

نوب چشم او روشن و کدش

نوب حله او کرم ار خد برون

مر نه بر داو آت او اسرخی با

علامت کنم در حضورت بیاد

در کرافت او را زرد بر زبان

به چید و به چید بسوزش

سر انداز که در چاهل جنون

بکش بچه خوک خوشش بکیر

سرانگنده و مور برخواستنه	به جلد او حش و تن کاسته
همیشه بن در کشته زار	دیگر آه از دهن به احتیار
بروید چنین بایمیز حوچ	وارا چو تن آه از فروغ
به آتش حفته کن تا توف به زرد	در دلج کلن تا توف بکست سرد
ز طفل در آتش کن دود در هم در	و دوائی و کرجا و شیر و کبر
فرو کن در به شنه کوه و سکن	پس انکه بکوب و به بیستی او

باب بیست و هشتم در علاج قولنج اسهال

در قولنج کرد مرض را در فضل	چنین گفت آن راجع بکامل
در شاید مداوا آس آنزد و کرد	در بکفام صفت و در بکفام نبرد
علامات گویم بلكم و کیفیت	چه قولنج کرد مرض را در بکفام
همه استخوانش بلرزد ز درد	به بید سر و کوهن او ز درد
بن سر و کوهن زانو و خموش	نور چشم نازک و انگشته کوش
به کند روجا و شیر و پسند	مداوا آس آن درد را در بکفام
در باز و چوبه بکوب روان	در شیطح قائله و غفران
باید چو شنه بد و رطاب	ز هر یک یک و در بکفام

مچون کند باشکده سرورا
بروشن مهر تابیده شفا

بیت پنجم در علاج دهنکس اسهال باشد

سوز سر ماروش با کوهان
بگوئیم بر نو علامات آن
کشد نیمه پیش زار و تر آرد
ولی نیمه پس کران و فکار
چه خواهد حرکت کند پیش پس
شوه عزیز از توانی و پس
بر آه افکند پیش خورالس
بدان آن دو دانه خواهد کس
علاجش اگر مکن جواب
بیاخیز باروغن نانۀ آب

مقدار یک رطل از هر یک
شوه دروشن مهر شوه پیشک
اگر حوضه باشد علف علف
در اند فرس را شکم از خلف
مراد را جور نایست ز بار
شوه دروشن مهر شوه پیشک
و که حوضه باشد علف زهراک
کران آب را بهت سیم هلاک
در آتش دیک حرمان علف جار ظل
بیک اندرون آب کن چار ظل
پس آنکه بگوشتان با کفتو
بکن فرس کن بر کوه و سکنو

بیت ششم در علاج اسهال کسره باشد

سوز سر از گرمند و در ماک
بگویم علامتش اسهال ماک

دیگشت تاباد رنگ حذر
کوشان بده رطبات یاقم
ولی باید از با این خیره کی
به بالبر آن آتش آن لحظه چیت
و کرایه آتش آب زرد از دماغ

بدور طرک شتیرا شهر بار
کدر نصفه شود و السلام
بدان ادویه که اسم بی بگی
کوزوش بده موقوف تن درست
مکن رکنه ضایع هر شد خورده آغ

باب هجتم ^{در کوشش} علاج تب کوشش

سوزش بپا کند و درد کوشش
کند تابش از دست و پا و بیره
عزوه کم و اما تس و آه سرش
کف فایر بر تابش در علاج
در ماکت بکشد مثل عنبر
یده آتش از روز لیکن رنگ
سنان روغن کا و روز دیگر
بایز با هم پس آنکه بکام
و از دیگر است از یک نفس

بگویم علامات آن با تو خوش
خود بید و چشم دارد کینه
وزان روز لاغر شود پیکش
هر جز در و جز و دیگر استفاج
به بینی توسن کن چینه بار
هر نیند از دیده او سر سگ
سفید بصره بان سر بر
زهره کن فرس را بکام
نه در هم نشا در و تخم کرفس

سوز که سرخورد و لاغری بود

اگر تر باشد بشو با صیف

کوبش در اول باب و شنان

پس آنکه ز سر تا پا بر فرس

مداو آنرا و حلبه تر بود

بدنه با جوش بکدرم هر صفت

بشود و با پیرس را با آن

طلا ساز از روغن قوم و بول

باب بیست و نهم در علاج کتب و جوش و لاغری

سوز صفت بگردش نگرین

کحت آنکه مرا کند سر پیش

کسر د باشد پیش کاه کرم

بوج مضطرب بر او هر چهار

کش که بوج بیز او مد آم

دیگر آنکه هر روز لاغر شود

چه خواهد مداو اش که کحت

بکفا جوار فریاد نهفت

رک جوار اندام او بر کشی

پس آنکه بمقدار نیم فرم موینر

علامات آن را بگویم نشان

کجا باشد از ضعف پیش چشم خویش

علف نیز که کم خور و کم نرم

بوج هر و جوش چو در یکبار

در دوار آید پیش از تمام

اگر چند خدمت قوت تر شود

بکن نقد آزمای پیش درت

علف نیز مرا پیش زو کرفت

کک نیز در بند او را با بر

بمقدار ده جوشه تره نیز

دله

کران نوشد او آب را ز سبک	دیگر باشد اندام سخت و خشک
ستان ده درم شکر آرد سبک	چو خواهر مداد آرد و سوا سبک
نود و هفت نم آب جوشان بهم	دیگر زرد چوبه ده و شش درم
حکمه ازان در طالب رویه	بر بقیم زان پس سه روز نشاید
حور و سمنستان و غفران و لسان	چه خواهر آب کهنه و رآی
بمقداران هر دو باید شکر	نادر حور و سمن و لکین و دیگر
کلبقش بیکین نود و چهار روز	پس آنکه بچون توار و لفظ و
رو باشد اراکین با نیر	اگر در دمانش کند و در نیر

بسیبیت و یکم در علاج آب کم خوراک

نرم خورده نش جسم لاغر و نه	سور که او کاه و جو کم خور
سناش به جز و جز و شکر	علاجش به روغن گل و سر
ز شیرین پیچی نوش نام	حبابسم با میزای ملک نام
از آب و شال و عصار	مداد آرد و دیگر به جلد مار
چند روز زان دوا در خورش	جوشن را کن هم دیگرش پرورش

بسیبیت دوم در علاج آب کم خور و لاغر نش

مداو آن دیگر سپند تراست

علاج دیگر باربان و موبر

پس آنکه بمقدار ده جزو تمام

آب و علف دایم در حوض است

در سازش چون رزور منتهی

جز درش نه به شوق و استلام

باب نهم در علاج سفید چشم

سفید چو آید چشم ستور

پس آنکه جزو شش ده از سر خور

و دیگر سه ماه بکین بخت

خمر سوزان روان در شور

در چشم آن سفید نبرد

در چشم فرس بکند به خلاف

باب دهم در علاج زرد چشم

چنین گفت آن را بفض کسج

و پیدا شو از سر آب گاه

یکایک و سوا آن پیدا شو

بگویم علامات هر یک بخت

چه و سوا آن ده فرس بلال

و اگر آنکه محض بر آید مسم

علامات آن کند به بخت

هک از سر آب تخفص رخ

مرضا ده سات فرس را بخت

و اگر آب کند هویدا شود

مداو آن پس بگویم در

کجا بند کوسه بر روی ترا عتدال

شوق باز بسوزد دل پر غم

و بکفته دم باشد و ناتوان

بدر

بر بگونه چون رو چرخش بری سرفه کش از غلات عهدی

باب هجدهم در شناختن سرفه آب

چنین گفت و اما خضبت نفس	سرفه و گونه بود بر نفس
فقد کرم و سرفه و از آن هر یکی	وقت کم در وی نباشد شکی
ز کرم بود سرفه اش باز کام	از او نیز حرکت نشد زیر کام
علاج ز کام است بر سر قرار	مکن بستن دهان و پیه بدار
و چون کنز پس بهر جوهر	بهر فاش مهر در یک سیر
ولی بهر جوهر علاج است سیر	و باز روغن کله کوش و شیر
سپند و در غنمه جاولی یکوب	بر آن سارین ز فو معجون خوب
پس آنکه بخلق نفس ز پراک	و بهر کوه و آن روشن و دهاناک
و سرفه سرد را بلغم	کلونیز حار نش کند زوهر
کرش سرفه از خار خار کلوت	تر زیره کرمان مد آوار اوت
و ران سرفه از بلغم اخف	از آن پیش کورائمان علف
مکن هفت بیضه کلقوم او	و کوه و روان سرفه او کوه
بشرط آن بیضه با ادب	سیر که بود مانده بکیر و زوشت

بهد پویه آن اسب تو بر مراد	روه کام بر کام هموار و شاد
بعتن زان سوار است عشق فرس	ولی است بقرب شوخ و بس
دگر تاخت است اکنه بی رار و کر	بیک حمله تازه به پیش چو پتر
ولی سبزه هست ز آید به بین	و رایش برین سبزه گفت افزین
و راهت قمری خوان از راه	نوازد فرس بارش از در گشت
و لیکن ز فارس هنر آن بود	و اسپش بد آن نهر مال بود
و هر گونه رفتن چوید از آن	و اثر بداند بر و نه چنان
و لیکن ادب اسب زابی کان	و به در او آن حرفه عنان
بر عشق کرم است و بر پویه نرم	بقرب سخت است و در تاخت کرم
بهد بهر تعلیم رفت فرس	همین چند گفته گفتیم بس

باب هفتم در شرح جن و دیوانه

فرس چون کند بدلیج کرم	کلاب آهسته زش بکام
و کرا اکنه خویش به سر گشت	بزرگش او و بد طاف و خوش
رو آن بر لبش بنه پاک گشت	پس اکنه به سنگش بنه سنگ گشت
سواره شود پس زرد و سپر	از آن بند کن نرم هر روز چنر

سواری کتب

سوار سه قسم است اینست سوار
سهم کون سوار است و آن پیوست
سوار از دست رایش کنز
معاذ الله از روز و از روزگار
بته که و آن آب ناز جهان
و ما آن بود رایش با جوان
سوار یکاب و دیگر آن سوار
و باشد از ادب رایش محو
سپیده باشد رایش به
سوار کند کودک کون سوار
و یک نیز ز بر رایشان
و باشد عجز بر آن در کاب

چنین گفت آن پیر داندۀ عور
بود تو به و عشق و تقرب و خست
حکیم بمان بود چار طرز
در یک اسب این تواند نشست

حسرونی ولی نوع و کبریه
علاجش و بهانگه قصدش کنی
پس آنکه هلیله و خرم و رات
بدانش یفرما دهندش کوزه

آن از خون داند اهد حسرو
چو از نپسته بر ساریش روغنی
کوشان بقدرش و آن صوات
آید ستور و بیرون تر دود

بیهوشم در شاهین اب تپوس

نایدن بده این طلسم
یک از ناخنه دیگر از ترس دان
سوز و از سایه خوف زرد
در از خوب و سنگ زرد بگویند
و گشت ز چهره ز کشت نفوذ
و است چه با آن شفته است

و باشد شوهر اسبان و قسم
بگویم چون کنی مدافعی آن
بیر ناخنه کان به از سر مد
زهر عیالش بر آن بر جهان
زهر عیالش عرض کن بر ستود
کند یک کلمه خون بد را بر

بیهوشم در شاهین اب رها

چنین گفت و انار این فرع
که باخته و نیت بر آرد
کنم که کوش و دل با پیش

و رها بر آب باشد و فصل
و چون شد به یک یک رقاو
برائینه راز و روشنش

سب کامی و رواندن بک بسم
 در که تر کف عیب است نیز
 در از اسکنش گاه و مقصد
 در خانی او یک افتد حرمت
 عیب کج و برکت و یک خایم نیز
 در آنکه در هر شرفه کنون
 در عیبها است اندر ستور
 بر این یکنه راه که هم نین
 نه بر توران تسع عیب دان
 فرو رفته کف و سر و لب خم
 کسان ز هم دست وقت گیر
 چه کونا می دم نیز د ادیب
 نهاله بسم گاه آرام دست
 چه ابرص نیز ز بهجا یک بشیر
 علف را کند از آخر خف بیرون
 هر مراد از رخ و شعر ظهور
 نه بر توران تسع عیب دان

باب دوازدهم در شاعری و عروض

درین ره چنین گفت آئیده
 علاج آنکه چون است او بر کشی
 پس آنکه بخواهد شرف را بر یک
 اما که گاه کرد و یکی در کسر
 و آنجا که افتد کس در رکت
 بر بر آهش از آن پس برون
 در این راه چون گفت آئیده
 بری چند کاش بلطف خوشت
 بر از حمیده بفرست و مکت
 مدارا با دای برهنه
 چه اب از در یک نو آید بکت
 که آن زینت است که در حدون

بریننی و بریننه او پادوت
الکرک نشان است بگوئید

به پیشانی و کسوا از نیزه است
ستوه باشد نشانی و کسوا

باب یازدهم در شناختن عیب

چنین گفت آن را ارض بالینه
الوص و جموع و حروف است راع
روض الکه چون سنگ او برشی
جموع الکه ساف سرخوش است
حروف الکه ماله رزینر سوار

حجب سوزان به چند چینه
رموع و ردیف و رحوط استماع
کند از پانچ او سرکش
رباید حوآر و زنده بر دخت

لکه زن رموع و ردیف و پس
دور اند چو مبدانش را

که هرگز نشد رام بهر و کس
در عیش خوان کان سر عینک

رحوط امتناع الکه از خورد
و کرموشن جگور و مگون

رمد از حد و خط و اسباب عفا
اید ز خوردانش برون

بخشم سوزان بلا شک و رب

کودی و تنگ و سرخ و عیب

و کرموشن جگور و مگون
و کرموشن جگور و مگون

برادر آینه را به دق و
چو کواه روزه و سحر تر کند

که چون رنگ بسپان گرفتار
از پنج و شش و پیکان و بیش
در این معنی آرم و لید مین
کیتی و رنگش چه خرمای
دل و چشم و دمانش برکت
در بعد یکت از نر که و امر
که شد فطیب و میان و آن
سهم تا بر او سیه با وقت
و در آن پس در حرکت یکریغ
سمند از پس او به سهم کون
چون کشید از حرکت و است سمند
و کرده بعضی باشد چه نر
حرفرت یکگلگون و آن نر و

یکت از نر یکت بهر شمار
یکت کند از نر یکت بیش
را غار فر و هر یکت بهن
یکت و سهر ما توانا و
نر و در کند مین با جانی سکت
و نر حرکت و کسر حرکت به
سیه با و دم برش و کاکل همان
کشیده خطر هم کای نشت
که اندام است یکسر سینه
و حرکت از سیه باشد اعضا و
و نر و نر زرد اما پسند
سیه حرکت آن عضوی دیگر
و یکت رنگها را و در شمار

باب دوم در شش و شش و شش

را عصاره سپان را پس پسند
نشان که میفرستد و بهت چند

چه چپ پیش پیش آرد چپ پیش
کهن رایت با هم از آنجا پیش

باب هشتم در شناختن آب بنید

سوز در پیشد یعنی بنید	نشاید برویش سحرگاه درید
چو خواهر سوزی خرد با جوان	نماند بنیدتی و پاکتی است
سواره شود بعد از آن از کلو	صدای از بغم و سخن مانع شود
دگر نه بر دلب از استن	رخ خوشن بکشد و چنین
در آئین در زیر آبی میخورد	نماند بنید اربوب با فسور

باب نهم در شناختن آب لبر

کرت است خاطر چرخ آفتاب	بغیر از کسان که را بچاق
فکن جامه بر سفیدش بره	کند به که آفت بر او که بکنه
بهد به بک آن آب را آن دل	در درجه نم جملی که از تر و شیر
دگر امتحانش چو خواهی کنی	بر آن باز بپای و آهنگ کوی
مهر جاد باشد ملاف سوار	اگر آیت نوزد در پیش نشاند

باب دهم در شناختن حق آب الدان

درین دو استون گفته دانی کهن	باین رنگ که اداست سخن
-----------------------------	-----------------------

باب چهارم در شناختن کرکس

علامت اب کران دآن خرگوش	کج به اندور است و آه بهوش
نور امتدادش اگر است کام	بر وار پس او به پیاه کام
زین با خوف بر زین اچنان	حد آت بکوشش رسد بیتان
چه آت مکرر است او بدان	و کرگشت واقف بود عکس آن

باب پنجم در شناختن اب کور

چنین گفت مبتده چاکش برادر	در شب که در شب که آفتاب
در شب که در شب که آفتاب	اگر خواهی آمد در روشن روان
که چنانچه در شب بر آه ستور	یعنی اگر زان بود نفور
یعنی دآن حآن زب سبکوز	شد از عکس در دیده اش نور
برودر کواهی کنر امتحان	چنین کن و بسکن بر نور جان

باب ششم در شناختن اب چپ

کهن کجبره زانین کتهدان	کند رات زینان مکانیان
در چون اب خواجه حسینه از هوا	در هواش فرق کهن رشت
نقشه بر آتش شوند آن زمان	رنگ آتشش و بر آب بگذران

دگر آینه‌ده شدن اندکی	رغبتش کوه نشد با شک
زنجیره اگر بگذرانند قدم	نقد عاج کوه رغبش هم
چو شد سال او نمانده تا بیت	شاید ادا ساط خاک تربت
پس از پنج سال دگر سبکی	بوجه جلد داندش خاکسری
چو شد بیت و شش سال از عمری	شاید او کرده آرد بر روی
چو شد بیت و هفت سال از عمری	کرده مینمود و اسطخس دگر
چو شد بیت و هشت سال از عمری	رغبش کاهیده کوه و بعین
به بیت و نهم چو نماند پای خوش	کیب شاینش از جابر خوش
سوز و حس سال باشد تمام	بعین و آن در دندان نماند به کام
بشود و تو بعد از آن از حلیب	از رفت و رفت نماند مضطرب

باب سوم در شناختن استلال

چنین گفت حلال این شد	صدای ناری بدش در کله
رافتد بهت چه خاش و من	ندانم حلال است یا کم هوس
و راعضه کن رفته بر جایان	با آواز کرنا بد آن لال و آن
دگر صد به مرزند هر نفس	نه لال است لیکن نه کم هوس

چهار در چون بر آید چنین
سوزی که شایش آید لیسر
در سال هر که شایش و آن
نصف واسطه شش سیم سال زرد
بر آید شایشش ماه باز
فقد واسطه شش در آن سال سیم
لیکن رعیشش در پنج سال
بر حمله دندانش ای در نظر
هر یک سبایش بچند و چون
در ده واسطه ششتمین سال هم
پنجم سال دندان بر او لیسر
زده بگذرد و یک سال دیگر
بر بیکونه یا شش و دو سال تمام
شایشش چنین چهارده شد و در
چون پانزده واسطه شش دیگر

رعیشش خوانند محکم بعین
سفید است دندان او لیسر
نصف از فضا زرد چون رعیش آن
بنفقه شایشش لیکن زرد
نصف سال چهارم چو دیگر در آن
برود رعیشش مر رعیشش و نه کم
بنفقه برود و کسر چون نهال
ششم سال که در سینه بسجوف
رو عارض شایشش کسر برود
چنان گزده رعیشش سال هشتم
نصف زرد و همو آری با یکد کسر
شایشش که در بر یک شک
لیک یک بیاید و دندان نظام
نصف عاچ کونه چو بار کشت
نصف چون شایا بر زرد و زهر

فقیبش سیه بلکه کوتاه اسم
سم افزاشته کونه اسکندرگاه
دش محکم و راست باید چویر
که کتبه به ابرش ط و سرور
هنکام بهار خانوش و خوش
چه که سوارش بفرستد پیش
عنان را اگر بگذرانی ز پیش
پیش سخن اسبی مرا فدیست
ندارد و جایش که در جهان

ولی غنیه چیده شد بر شکم
مدورسم او به تشیه ما
بن چون کان سخت و فرمان پر
ولی ز شیرین برد ما برد صبور
هستم ساخته خوی خوش و خوش
کار و ما بایر و چشم و گوش
باید از آن پیش یک کام خوش
که در پویه پاکیزد و اندر دست
در حالت و جان را بهما که توان

باب دوم در شناختن سق اسب

چنین گفت عواقب جانفیس
که دندان سب و منی بکشی
و را چار و دندان بر آید بخت
بر آید از نس چهار و کسر
و خوانند و اصطلاح غریب

هر بر در زوالش به پیش و پیش
زبانه اراده و جو نباشد یکی
شانش میوان بلفظ دست
دوار و نور و سر و دوار
شماندگان و اسطاش لغت

در آول کنم دگر بر سر آن
سرش کو چک و لاغر آنکه مهوش
عیان جو کوشش نه بین و نیک
سید بایدش چشم و براق و غر
دهن کو چک و سرخ کام و زبان
در سن یا دیر از ره اشتباه
نه بر رفته و نه فرو رفته چشم
سرمین رات همچون چنین در گهر
رنج کوه و کفین او نیز رات
رغبر حوی باریک و مالیده حوی
بره سینه اش با کفد من و پیر
سپیده دندان ز زبان او
دگر ره دم و مال باید در آرز
و رانش غور و جوارش را
در سن را قور بایدش استخوان

سپیده باشد بر خضر و آن
شک قلم نیز باشد و دوش
سمش کوه دانه سیاه چو سنگ
و آن دال باشد سر بر زعفر
سبک خیز و کف افکن و خوش دوان
چو پیشش باید و سر آغ و سیاه
بره بر پشت و بد و پر خشم
لب ز کوه تر از زبر
چو کوه بهشت او بی بهشت
سینه خایه و نازک و نرم حوی
دم و مال باریک و دندان چو در
و باریک و پیرت و یکان
صبور و غور کوه و سر فراز
کلو چون کوه سنگ آن بی بهشت
ولی دست و پایش بر عکس آن

باب بیست و نهم در علاج باد سرخ آب

باب بیست و نهم در علامات تقطع نرا

باب سی و یکم در علاج کرم سر

باب سی و سوم در علاج باک کرم سر

باب سی و پنجم در علاج مراره آب

باب سی و هفتم در علاج دمنه سر

باب سی و نهم در علاج کرم خارش

باب چهل و یکم در علاج خشم سر

باب چهل و سیم در علاج اسپرند

باب چهل و پنجم در علاج سرطان

باب چهل و هفتم در علاج حاتم شریانی

باب چهل و نهم در علاج سوره شدن

باب پنجاه و یکم در علاج سرسام

باب پنجاه و سوم در علاج شقاق

باب بیست و نهم در علاج دهن شکم آب

باب سی و یکم در علاج دهن جگر آب

باب سی و دوم در علاج دهن سیراب

باب سی و چهارم در علاج ناسور آب

باب سی و ششم در علاج خاتم لکیم

باب سی و هشتم در علاج ریش دامان

باب چهل و یکم در علاج خوک و ونبل

باب چهل و دوم در علاج جگر آب

باب چهل و سیم در علاج خشم سر

باب چهل و پنجم در علاج کرم و پارس

باب چهل و هفتم در علاج ناله لعل

باب چهل و نهم در علاج ریح خدام

باب پنجاه و یکم در علاج ککب

باب پنجاه و دوم در علاج ککب

باب پنجاه و سوم در علاج خشم کتب

باب اول در شناختن اسهال

کهن کتیره فارس هر شدند

در از نهیسه اتالی این بن

باب اول در شناختن ارجین

باب دوم در شناختن اب لال

باب پنجم در شناختن اب کور

باب هشتم در شناختن اب سپید

باب نهم در شناختن اب الزان

باب دهم در شناختن اب عیوب

باب یازدهم در شناختن اب سوش

باب پانزدهم در شناختن اب سوری

باب هجدهم در شناختن اب جاز

باب نوزدهم در علاج سید چشم

باب بیست و یکم در علاج آب که کم خور

باب بیست و دوم در علاج آب کرفتن

باب بیست و پنجم در علاج آب سرما

چنین بخت در راه دانش سمد

سحق را کند فقره فقره ادا

باب چهارم در شناختن آب

باب چهارم در شناختن آب کبر

باب ششم در شناختن آب چپ

باب هشتم در شناختن اب دیر

باب دهم در شناختن اب نان

باب دوازدهم در علاج آب حرون

باب چهاردهم در شناختن آب

باب شانزدهم در شناختن انواع نعلیم

باب هیجدهم در شناختن سر صرا

باب بیستم در شناختن انواع غمت

باب بیست و یکم در علاج آب پر خوراک

باب بیست و دوم در علاج دره کوش آب

باب بیست و پنجم در علاج آب قونج دار

ابر باش رین است صدف
ملک را خبر این نیست در خیال
سپاهی زینت چنان شد
نه از صفت حال است شام صید
در کمره رفعت تو ایمر حسن
چنان شد رعیت رفعت تو پر
جهان را بین سان در کشته ای
کی آنقدر مانده بود حیات
نشان شمس است ای کامیاب
ناید باریاب صحت یقین
شایا و اوصاف شاه جهان
همان به که از روز فقر و فنا
الهی که تا زیر خیم برین
بغیر و زور و فتح و اضطراب

ملک از کواکب نهاله کیف
که خواهد و آید تو از خواجگان
خواهد و فرود آورد چرخ پر
بگفتی بند تو کردید مت
نقیرات و ترش نه جان کرو
در بطن صدف شد بدربار در
نهر اگر عدل بود شکیر
هر گوشه از وی بروید نبات
بغیر نه باشد بکاه شتاب
چون باغ علام بر روی حسین
قزولت از حد و شرح بیان
سخن را کنیم مختصر بر دعا
سند سعادت بود زهر رین
بود با افتاب شد در رکاب

در بیان شمعان سوره و معانی امر آری

رخ انوار فرشته نرآد
رنشوخ آینه بر پشت سمن
سمندش زلالت آن در شط
چو دیدم رخ او من در دهن
ز نیرنگ باز آن ترکست
چه خوابی و تری در آن عرصت
پس آنکه چنان کرم کن احسرد
چه باز آری از ده همان در زمان
شیر شتری رای نماند مهر
شکر کنه ضبط ملک سیر
ز نیم نام و حسرت و نای بخش
سپر کرم حسرت و نیک بخت
لقب الکاهرم حجام است نام
نه مداخله منبکام کهن
بدانند عطا بد آن شوری

بعضی نه آبی بابلای بار
بهر ختم قراکت صد دل به بند
و آنکه ندارد بغیر اختلاط
فکام با یکیش بکانت
غمان دلم رفت کج ز دست
سراپی میدان بکوه کسخت
و از خوش اندیشه هم بگذرد
برسم خدم پیش نه بگذران
و چون نه سرد مسند او سپهر
رخز انعام است و بهر آرم شهر
و از خجش می شش تا کجش
و رستم نرگ است و حبش بخت
و دانه از او دین و ملت نظام
ببدان هیبت شهر غرن
چو بر جیس از او خان دول جنتی

بسم الله الرحمن الرحيم

سوار حسد ديه که در هر نفس
نمیدان حمد تو را ند فرست
شود مایمان سوار آن هلال
هنر زین معنی به آب جلال
چو سنا هکیت سخن را روان
ز ذکر تو تند غفلت دیر و نمان
چو سحر رکاب آورد پای ذکر
و نذر است بهمت یقینش کز
باب رضا آه دین بسپرد
لبوش کیشم یقین بسکزد
بدست یقین چون کند مید وین
بغیر از ره تو نبودیم
به بند و بفرست اک حبل المتین
چهره رو کند کز الای تو
سخنی خبر و صفت نکند بهی
بداند معنی که ارستند بار
چو رو کند کز الای تو
دای حکم خداست و خداست
ز رخسار سواری آن ماه چهر
شده در غرق غرق هر سهر

Haydarabad - Deccan,

27. I. 1980.

W. I.

No. 3

W42

Kusāmī

a versified treatise on the horse.

Manuscript, in Persian,

Dated 1245 AH, or 1829 AD.

3
Acc. No.

CLASS MK.

PUB.

DATE REC'D. AUG 27 1930

AGENT Dr. Wood

INVOICE DATE

FUND Blacker

NOTIFY

SEND TO

PRESENTED

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

McGILL UNIVERSITY LIBRARY
ROUTINE SLIP

